

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۷۵

آیه ۱۰۰ - ۱۰۳

آیه و ترجمه

و جعلوا لله شركاء الجن و خلقهم و خرقوا له بنين و بنت بغير علم سبحانه و  
تعالى عما يصفون ۱۰۰  
بديع السموت و الارض ائني يكون له ولد و لم تكن له صحبة و خلق كل شيء و  
هو بكل شيء عليم ۱۰۱  
ذلكم الله ربكم لا اله الا هو خلق كل شيء فاعبدوه و هو على كل شيء وكيل ۱۰۲  
لا تدركه الابصر و هو يدرك الابصر و هو اللطيف الخبير ۱۰۳  
ترجمه :

۱۰۰ - آنان برای خدا شریکهای از جن قرار دادند در حالی که خداوند همه آنها  
را آفریده است، و برای خدا پسران و دخترانی به دروغ و از روی جهل ساختند،  
منزه است خدا، و برتر است از آنچه توصیف می کنند.  
۱۰۱ - ابداع کننده آسمانها و زمین او است چگونه ممکن است فرزندی داشته  
باشد و حال آنکه همسری نداشته و همه چیز را آفریده و او به همه چیز دانا  
است.

۱۰۲ - (آری) چنان است خداوند پروردگار شما، هیچ معبودی جز او نیست  
آفریدگار همه چیز است، او را بپرستید و او حافظ و مدبر همه موجودات است.  
۱۰۳ - چشمها او را درک نمی کند ولی او همه چشمها را درک می کند و او  
بخشنده (انواع نعمتها و با خبر از ریزه کاریها) و آگاه (از همه چیز) است.

تفسیر نمونه ج: ۵ صفحه: ۳۷۶

تفسیر

خالق همه اشیاء او است

در این آیات به گوشه ای از عقائد نادرست و خرافات مشرکان و صاحبان  
مذاهب باطله و جواب منطقی آنها اشاره شده است.  
نخست می گوید: «آنها شریکهای برای خداوند از جن قائل شدند» (و جعلوا  
الله شركاء الجن)

در اینکه آیا منظور از جن در اینجا معنی لغوی آن یعنی موجودات ناپیداو پوشیده از حس انسان است، یا خصوص طایفه جن که قرآن کرارادرباره آنها سخن گفته و به زودی به آن اشاره خواهیم کرد؟ مفسران دوا احتمال داده‌اند. بنابراین احتمال اول ممکن است آیه اشاره به کسانی باشد که فرشتگان و یاهر موجود ناپیدای دیگر را می‌پرستیدند، ولی بن بر احتمال دوم، آیه اشاره به کسانی می‌کند که طایفه جن را شریکهای خداوند و یا همسران او می‌دانستند. کلبی در کتاب الاصنام نقل می‌کند که یکی از طوائف عرب به نام بنوملیح که شعبه‌ای از قبیلله خزاعه بود، جن را می‌پرستیدند حتی گفته می‌شود که پرستش و عبادت جن و عقیده به الوهیت آنها در میان مذاهب خرافی یونان قدیم و هند نیز وجود داشته است.

و به طوری که از آیه ۱۵۸ سوره صافات و جعلوا بینہ و بین الجنۃ نسبا (میان خداوند و جن خویشاوندی قائل شدند) استفاده می‌شود در میان عرب کسانی بودند که یک نوع رابطه خویشاوندی برای جن با خدا قائل بودند،

#### تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۷۷

و به طوری که بسیاری از مفسران نقل کرده‌اند قریش معتقد بودند که خداوند با جنیان ازدواج کرده و فرشتگان ثمره این ازدواجند! سپس به این پندار خرافی پاسخ گفته و می‌گوید: «با اینکه خداوند آنها را (یعنی جن را) آفریده است» (و خلقهم). یعنی چگونه ممکن است مخلوق کسی شریک او بوده باشد، زیرا شرکت نشانه سنخیت و هم افق بودن است در حالی که مخلوق هرگز درافق خالق نخواهد بود.

خرافه دیگر اینکه «آنها برای خدا پسران و دخترانی از روی نادانی قائل شدند» (و خرقوا له بنین و بنات بغیر علم). و در حقیقت بهترین دلیل باطل بودن اینگونه عقائد خرافی همان است که از جمله بغیر علم استفاده می‌شود، یعنی هیچگونه دلیل و نشانه‌ای برای این موهومات در دست نداشتند.

جالب توجه اینکه خرقوا از ماده «خرق» (بر وزن غرق) گرفته شده که در اصل به معنی پاره کردن چیزی است بدون رویه و حساب، درست نقطه مقابل خلق که ایجاد چیزی از روی حساب است، این دو کلمه (خلق و خرق) گاهی در مطالب ساختگی و دروغین نیز به کار می‌رود، منتها دروغهائی که حساب

شده است و با مطالعه ساخته می‌شود، «خلق و اختلاق» و دروغهای بی حساب و به اصطلاح شاخدار «خرق و اختراق» گفته می‌شود. یعنی آنها این دروغها را بدون مطالعه جوانب مطلب و بدون در نظر گرفتن لوازم آن ساختند. اما اینکه چه طوائفی برای خدا پسرانی قائل بودند، قرآن نام دو طایفه را در

---

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۷۸

آیات دیگر برده است یکی مسیحیان که عقیده داشتند عیسی پسر خدا است و دیگر یهود که عزیز را فرزند او می‌دانستند. و به طوری که از آیه ۳۰ سوره توبه اجمالاً استفاده می‌شود و جمعی از محققین معاصر نیز با مطالعه ریشه‌های مشترک مسیحیت و بودائی مخصوصاً در مساله تثلیث دریافته‌اند، اعتقاد به وجود فرزند پسر برای خدا منحصر به مسیحیان و یهود نبوده، بلکه در میان مذاهب خرافی پیشین نیز وجود داشته است. اما در مورد اعتقاد به وجود دختران برای خدا، خود قرآن در آیات دیگر مطلب را روشن ساخته و می‌گوید: و جعلوا الملائكة الذین هم عباد الرحمن اناثا: «آنها فرشتگان را که بندگان خدا هستند، دختران او قرار دادند» (زخرف آیه ۱۹).

و همانطور که در بالا نیز اشاره کردیم در تفاسیر و تواریخ آمده است که طایفه قریش معتقد بودند فرشتگان، فرزندی هستند که از ازدواج خداوند با جن به وجود آمده‌اند!

ولی در پایان این آیه قرآن قلم سرخ بر تمام این مطالب خرافی و پندارهای موهوم و بی اساس کشیده و با جمله رسا و بیدار کننده‌ای همه این اباطیل را نفی می‌کند و می‌گوید: «منزه است خداوند و برتر و بالاتر است از این اوصافی که برای او می‌گویند» (سبحانه و تعالی عما یصفون).

در آیه بعد به پاسخ این عقائد خرافی پرداخته نخست می‌گوید: «خداوند کسی است که آسمانها و زمین را ابداع و ایجاد کرد» (بدیع السماوات و الارض). آیا هیچکس دیگر چنین کاری را کرده و یا قدرت بر آن را دارد تا شریک او در عبودیت شمرده شود؟ نه، همه مخلوقند و سر به فرمان او و نیازمند به ذات

---

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۷۹

به علاوه چگونه ممکن است او فرزندی داشته باشد در حالی که همسری ندارد (انی یكون له ولد و لم تکن له صاحبة).

اصولا چه نیازی به همسر دارد، وانگهی چه کسی ممکن است همسر او باشد با اینککه همه مخلوق او هستند، و از همه گذشته ذات مقدس او از عوارض جسمانی پاک و منزّه است و داشتن همسر و فرزند، یکی از عوارض روشن جسمانی و مادی است.

بار دیگر مقام خالقیت او را نسبت به همه چیز و همه کس و احاطه علمی او را نسبت به تمام آنها تاکید کرده، می گوید: «همه چیز را آفرید و او به هر چیزی دانا است» (و خلق کل شیء و هو بکل شیء علیم).

در سومین آیه مورد بحث پس از ذکر خالقیت به همه چیز و ابداع و ایجاد آسمانها و زمین و منزّه بودن او از عوارض جسم و جسمانی و همسر و فرزند و احاطه علمی او به هر کار و هر چیز، چنین نتیجه می گیرد: «خداوند و پروردگار شما چنین کسی است و چون هیچکس دارای چنین صفات نیست، هیچکس غیر او نیز شایسته عبودیت نخواهد بود، پروردگار او است و آفریدگار هم او است، بنابراین معبود هم تنها اوست، تواند باشد، پس او را پرستید» (ذلکم الله ربکم لا اله الا هو خالق کل شیء فاعبدوه).

و در پایان آیه برای اینکه هر گونه امیدی را به غیر خدا قطع کند و ریشه هر گونه شرک و به طور کلی تکیه به غیر خدا را بسوزاند می گوید: «حافظ و نگهبان و مدبر همه چیز او است» (و هو علی کل شیء وکیل). بنابراین کلید حل مشکلات شما فقط در دست او می باشد و هیچکس غیر از او توانائی بر این کار ندارد، زیرا غیر او همه نیازمندند و چشم بر احسان او

#### تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۸۰

دوخته اند با اینحال معنی ندارد کسی مشکلات خود را نزد دیگری ببرد و حل آن را از او بخواهد.

قابل توجه اینک که در اینجا علی کل شیء وکیل گفته شده است نه لکل شیء وکیل و تفاوت میان این دو آشکار است، چون ذکر کلمه «علی» دلیل بر تسلط و نفوذ امر او است، در حالی که به کار بردن کلمه لام نشانه تبعیت می باشد.

و به عبارت دیگر تعبیر اول به معنی ولایت و حفظ است و تعبیر دوم به معنی

نمایندگی.

در آخرین آیه مورد بحث برای اثبات حاکمیت و نگاهبانی او نسبت به همه چیز و همچنین برای اثبات تفاوت او با همه موجودات می‌گوید: «چشمها او را نمی‌بینند، اما او همه چشمها را ادراک می‌کند و اوبخشنده انواع نعمتها و با خبر از تمام ریزه کاریها و آگاه از همه چیزاست» مصالح بندگان را می‌داند و از نیازهای آنها با خبر است و به مقتضای لطفش با آنها رفتار می‌کند (لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر).

در حقیقت کسی که می‌خواهد حافظ و مربی و پناهگاه همه چیز باشد باید این صفات را دارا باشد.

به علاوه این جمله دلیل بر آن است که او با همه موجودات جهان تفاوت دارد، زیرا پاره‌ای از آنها هم می‌بینند و هم دیده می‌شوند مانند انسانها، پاره‌ای نه می‌بینند و نه دیده می‌شوند، مانند صفات درونی ما، بعضی دیگر دیده می‌شوند اما کسی را نمی‌بینند مانند جمادات، تنها کسی که دیده نمی‌شود اما همه چیز و همه کس را می‌بیند ذات پاک او است. در اینجا به چند نکته باید توجه کرد.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۸۱

##### ۱ - چشمها، خدا را نمی‌بیند.

دلائل عقلی گواهی می‌دهد که خداوند هرگز با چشم دیده نخواهد شد، زیرا چشم تنها اجسام یا صحیحتر بعضی از کیفیات آنها را می‌بیند و چیزی که جسم نیست و کیفیت جسم هم نمی‌باشد، هرگز با چشم مشاهده نخواهد شد و به تعبیر دیگر، اگر چیزی با چشم دیده شود، حتما باید دارای مکان و جهت و ماده باشد، در حالی که او برتر از همه اینها است، او وجودی است نامحدود و به همین دلیل بالاتر از جهان ماده است، زیرا در جهان ماده همه چیز محدود است.

در بسیاری از آیات قرآن از جمله آیاتی که در مورد بنی اسرائیل و تقاضای رؤیت خداوند سخن می‌گوید با صراحت کامل، نفی امکان رؤیت از خداوند شده است (به طوری که شرح آن در تفسیر آیه ۱۴۳ سوره اعراف بخواست خدا خواهد آمد).

عجیب این است که بسیاری از اهل تسنن معتقدند که خداوند اگر در این جهان دیده نشود در عالم قیامت دیده می‌شود! و به گفته نویسنده

تفسیر المنار هذا مذاهب اهل السنة و العلم بالحديث: «این عقیده اهل سنت و دانشمندان حدیث است و عجیتر اینکه حتی محققان معاصر و به اصطلاح روشنفکران آنها نیز تمایل به این موضوع نشان می دهند و حتی گاهی سرسختانه روی آن ایستادگی می کنند!»

در حالی که بطلان این عقیده به حدی روشن است که نیاز به بحث ندارد، زیرا دنیا و آخرت (با توجه به معاد جسمانی) هیچ تفاوتی در این مساله نخواهد داشت، آیا خداوند که وجودی ما فوق ماده است در قیامت تبدیل به یک وجود مادی می شود و از آن مقام نامحدودی به محدودی خواهد گرائید، آیا او در آن

### تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۸۲

روز تبدیل به جسم و یا عوارض جسم می شود؟ و آیا دلائل عقلی بر عدم امکان رؤیت خدا هیچگونه تفاوتی میان دنیا و آخرت می گذارد؟ باینکه داوری عقل در این زمینه تغییرناپذیر است.

و این عذر که بعضی از آنها برای خود آورده اند که ممکن است در جهان دیگر انسان درک و دید دیگری پیدا کند، عذری است کاملاً غیر موجه، زیرا اگر منظور از این درک و دید، درک و دید فکری و عقلانی است که در این جهان نیز وجود دارد، و ما با چشم دل و نیروی عقل جمال خدا را مشاهده می کنیم و اگر منظور، چیزی است که با آن جسم را می توان دید، چنین چیزی در مورد خداوند محال است خواه در این دنیا باشد، خواه در جهانی دیگر، بنابراین گفتار مزبور که انسان در این جهان خدا را نمی بیند ولی مؤمنان در قیامت خدا را می بینند، یک سخن غیر منطقی و غیر قابل قبول است.

تنها چیزی که سبب شده آنها غالباً از این عقیده، دفاع کنند این است که در پاره ای از احادیث که در کتب معروف آنها نقل شده امکان رؤیت خداوند در قیامت آمده است، ولی آیا بهتر این نیست که باطل بودن این موضوع را به حکم عقل دلیل بر مجعول بودن آن روایات و بی اعتبار بودن کتابهایی که این گونه روایات در آنها آمده است، بدانیم مگر اینکه این روایات را به معنی مشاهده با چشم دل تفسیر کنیم؟. آیا صحیح است از حکم خرد و عقل به خاطر چنین احادیثی وداع کنیم و اگر در بعضی از آیات قرآن تعبیراتی وجود دارد که در ابتدای نظر مساله رؤیت خداوند را می رساند مانند (وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة): صورتهائی در آن روز پر طراوت است و به سوی پروردگارش می نگرند این تعبیرات مانند یدالله فوق ایدیهم: «دست خدا بالای دست

آنهاست» می باشد که جنبه کنایه دارد زیرا می دانیم هیچگاه آیه ای از قرآن بر خلاف حکم و فرمان

---

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۸۳

خرد نخواهد بود.

جالب اینکه در روایات اهل بیت (علیهم السلام) شدیداً این عقیده خرافی نفی شده و با تعبیرات کوبنده ای از معتقدین آن انتقاد گردیده است از جمله اینکه یکی از یاران معروف امام صادق (علیه السلام) به نام هشام می گوید: نزد امام صادق (علیه السلام) بودم که معاویه بن وهب (یکی دیگر از دوستان آن حضرت) وارد شد و گفت: ای فرزندیامبر چه می گوئی در مورد خبری که درباره رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شده که او خداوند را دید؟ به چه صورت دید؟! و همچنین در خبر دیگری که از آن حضرت نقل شده که مؤمنان در بهشت پروردگار خود را می بینند، به چه شکل خواهند دید؟ امام صادق (علیه السلام) تبسم (تلخی) کرد و فرمود: ای معاویه بن وهب! چقدر زشت است که انسان هفتاد، هشتاد سال عمر کند، در ملک خدا زندگی نماید و نعمت او را بخورد، اما او را درست نشناسد، ای معاویه! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هرگز خداوند را با این چشم مشاهده نکرد، مشاهده بر دو گونه است مشاهده با چشم دل و مشاهده با چشم ظاهر، هر کس مشاهده با چشم دل را بگوید درست گفته و هر کس مشاهده با چشم ظاهر را بگوید دروغ گفته و به خدا و آیات او کافر شده است، زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هر کس خدا را شبیه خلق بداند کافر است.

و در روایت دیگری که در کتاب توحید صدوق از اسماعیل بن فضل نقل شده می گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم آیا خدا در قیامت دیده می شود؟ فرمود: منزه است خداوند از چنین چیزی و بسیار منزّه است... ان الابصار لا تدرك الا ماله لون و کیفیة واللّه خالق الالوان و کیفیات: «چشمها نمی بیند جز چیزهائی را که رنگ و کیفیتی دارند در حالی که خداوند آفریننده رنگها و کیفیتهاست»

---

تفسیر نمونه ج: ۵ صفحه: ۳۸۴

جالب اینکه در این حدیث مخصوصاً روی کلمه «لون» (رنگ) تکیه شده و



امروز این مطلب بر ما روشن است که خود جسم هرگز دیده نمی شود، بلکه همواره رنگ آن دیده می شود، و اگر جسمی هیچگونه رنگ نداشته باشد هرگز دیده نخواهد شد.

(در جلد اول تفسیر نمونه صفحه ۱۵۶ ذیل آیه ۴۶ سوره بقره نیز بحثی در این زمینه کرده ایم).

## ۲ - خالقیت خداوند نسبت به همه چیز

بعضی از مفسران اهل تسنن که از نظر عقیده، تابع مذهب جبر هستند با آیه فوق که خالقیت خدا را به همه چیز بیان می کند برای مسلک جبر استدلال کرده اند، می گویند: اعمال و افعال ما نیز از اشیاء این جهان است، زیرا شیء به هر گونه موجودی گفته می شود، خواه مادی یا غیرمادی، خواه ذات یا صفات، بنابراین هنگامی که می گوئیم خداوند آفریننده همه چیز است، باید بپذیریم که آفریننده افعال ما نیز هست و این جز جبر نخواهد بود. ولی طرفداران آزادی اراده و اختیار پاسخ روشنی برای اینگونه استدلالها دارند و آن اینکه خالقیت خداوند حتی نسبت به افعال مامناقاتی با اختیار ما ندارد، زیرا افعال ما را می توان به ما نسبت داد و هم به خدا، اگر به خدا نسبت دهیم به خاطر آن است که همه مقدمات آن را او در اختیار ما گذاشته است، او است که به ما قدرت و نیرو و اراده و اختیار داده است، بنابراین چون همه مقدمات از او است می توان اعمال ما را به او نسبت داد و او را خالق آنها دانست ولی از این نظر که تصمیم نهائی با ما است مائیم که از قدرت و اختیار خدا داد استفاده کرده و یکی از دو طرف فعل یا ترک را انتخاب می کنیم، از این جهت، افعال به ما نسبت داده می شود و ما در مقابل آنها مسئول هستیم.

---

### تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۸۵

و به تعبیر فلسفی در اینجا دو خالق و دو علت در عرض یکدیگر نیستند بلکه در طول یکدیگرند، وجود دو علت تامه در عرض هم معنی ندارد، اما اگر طولی باشند هیچ مانعی نخواهد داشت، و از آنجا که افعال ما لازمه مقدماتی است که خدا به ما داده است، این لوازم را می توان به او نیز نسبت داد و هم به کسی که افعال را انجام داده است.

این سخن درست به آن می ماند که شخصی برای آزمودن کارکنان خود آنها را در کار خویش آزاد بگذارد و اختیار تمام به آنها بدهد و تمام مقدمات کار را فراهم سازد، بدیهی است کارهائی که آنها انجام می دهند از یک نظر کار رئیس



آنها محسوب می شود ولی این موضوع سلب آزادی و اختیار را از کارمندان نمی کند، بلکه آنها در برابر کار خویش مسئولند. درباره عقیده جبر و اختیار به خواست پروردگار مشروحا در ذیل آیات مناسب بحث خواهد شد.

### ۳- بدیع یعنی چه؟

همانطور که در بالا اشاره کردیم، کلمه بدیع به معنی وجود آورنده چیزی بدون سابقه است، یعنی خداوند آسمان و زمین را بدون هیچ ماده و یا طرح و نقشه قبلی ایجاد کرده است.

در اینجا بعضی ایراد می کنند که چگونه ممکن است چیزی از عدم به وجود آید ما در ذیل آیه ۱۱۷ سوره بقره (جلد اول تفسیر نمونه صفحه ۳۰۰) مشروحا در پاسخ این ایراد بحث کرده ایم و خلاصه آن این است: اینکه می گوئیم خداوند موجودات را از عدم به وجود آورد مفهومی این نیست که عدم ماده تشکیل دهنده موجودات جهان است، مثل اینکه می گوئیم نجار، میز را از چوب ساخته

---

### تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۸۶

است، چنین چیزی مسلما محال است، زیرا «عدم» نمی تواند ماده وجود باشد.

بلکه منظور این است موجودات این جهان قبلا نبوده اند، سپس به وجود آمده اند این موضوع هیچگونه اشکالی ندارد و مثالهایی برای آن در جلد اول زده ایم و در اینجا اضافه می کنیم که ما در محیط ذهن و فکر خود می توانیم موجوداتی پدید آوریم که قبلا به هیچوجه در ذهن مان نبوده اند، شک نیست که این موجودات ذهنی برای خود یکنوع وجود وهستی دارند، اگر چه همانند وجود خارجی نیستند، ولی بالاخره در افق ذهن ما وجود دارند، اگر وجود چیزی بعد از عدم محال باشد چه تفاوتی میان وجود ذهنی و وجود خارجی است، بنابراین همانطور که ما در ذهن خود وجودهایی می آفرینیم که قبلا نبوده است، خداوند هم در عالم خارج چنین کاری را می کند، کمی دقت درباره این مثال و یا مثالهایی که در جلد اول زده ایم می تواند این مشکل را حل کند.

### ۴- لطیف، یعنی چه؟

در آیات فوق یکی از اوصاف خداوند، لطیف ذکر شده و آن از ماده لطف است هنگامی که درباره اجسام به کار رود به معنی سبکی در مقابل سنگینی و

هنگامی در باره حرکات (حرکت لطیفه) به کار رود به معنی یک حرکت کوچک و زودگذر و گاهی در مورد موجودات و کارهای بسیار دقیق و باریک که با حس قابل درک نیستند گفته می‌شود، و اگر خدا را به عنوان لطیف توصیف می‌کنیم نیز به همین معنی است، یعنی او خالق اشیای ناپیدا و دارای افعالی است که از محیط قدرت استماع بیرون است، بسیار باریک بین و فوق‌العاده دقیق می‌باشد.

حدیث جالبی در این زمینه از فتح بن یزید جرجانی از امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) نقل شده یک معجزه علمی محسوب می‌شود، حدیث چنین است که امام می‌فرماید: اینکه می‌گوئیم خداوند لطیف است به خاطر آن است

---

#### تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۸۷

که مخلوقات لطیف آفریده و به خاطر این است که از اشیاء لطیف و ظریف و ناپیدا آگاه است، آیا آثار صنع او را در گیاهان لطیف و غیر لطیف نمی‌بینی؟ و همچنین در مخلوقات و حیوانات کوچک و حشرات ریز و چیزهائی که از آن هم کوچکتر است، موجوداتی که به چشم هرگز نمی‌گنجند، و از بس کوچکند و نر و ماده و تازه و کهنه آنها نیز شناخته نمی‌شود، هنگامی که این گونه موضوعات را مشاهده می‌کنیم... و آنچه در اقیانوسها و درون پوست درختان و بیابانها و صحراها وجود دارد به نظر می‌آوریم... و اینکه موجوداتی هستند که هرگز چشم ما آنها را نمی‌بیند، و با دست خود نیز نمی‌توانیم آنها را لمس کنیم، از همه اینها می‌فهمیم که آفریننده آنها، لطیف است حدیث فوق که اشاره به میکربها و حیوانات ذره‌بینی است و قرن‌ها قبل از تولد پاستور بیان شده تفسیر لطیف را روشن می‌سازد این احتمال نیز در تفسیر این کلمه وجود دارد که منظور از لطیف بودن خداوند آن است که ذات پاک او چنان است که هرگز با احساس کسی درک نمی‌شود، بنابراین او لطیف است زیرا هیچ کس از ذات او آگاه نیست، و خبیر است چون از همه چیز آگاه است. این معنی نیز در بعضی از روایات اهل بیت (علیهم السلام) به آن اشاره شده است و باید توجه داشت که هیچ مانعی ندارد که هر دو معنی از این کلمه اراده شده باشد.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۸۸

## آیه و ترجمه

قد جاءكم بصائر من ربكم فمن ابصر فلنفسه و من عمى فعليها و ما انا عليكم بحفيظ ١٠٤

و كذلك نصرف الايت و ليقولوا درست و لنبينه لقوم يعلمون ١٠٥  
اتبع ما اوحى اليك من ربك لا اله الا هو و اعرض عن المشركين ١٠٦  
و لو شاء الله ما اشرکوا و ما جعلنک عليهم حفيظا و ما انت عليهم بوكيل ١٠٧  
ترجمه :

١٠٤ - دلائل روشن از طرف پروردگارتان برای شما آمد، کسی که (بوسیله آن حق را) ببیند به سود خود اوست و کسی که از دیدن آن چشم‌پوشد به زیان خود اوست، و من شما را اجبار نمیکنم.  
١٠٥ - و این چنین آیات را در شکل‌های گوناگون بیان می‌داریم بگذار آنها بگویند تو درس خوانده‌ای (و آنها را از دگری آموخته‌ای) هدف ما این است که آنها برای کسانی که علم و آگاهی دارند روشن سازیم.  
١٠٦ - از آنچه از طرف پروردگارت بر تو وحی شده پیروی کن، هیچ معبودی جز او نیست، و از مشرکان روی بگردان.  
١٠٧ - اگر خدا می‌خواست (همه به اجبار ایمان می‌آوردند و هیچ یک) مشرک نمی‌شدند و ما تو را مسئول (اعمال) آنها قرار ندادیم و وظیفه‌نداری آنها را مجبور (به ایمان) سازی.

---

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۸۹

## تفسیر:

### وظیفه تو اجبار کردن نیست

این آیات در حقیقت یک نوع خلاصه و نتیجه‌گیری از آیات گذشته است. نخست می‌گوید: دلائل و نشانه‌های روشن در زمینه توحید و خداشناسی و نفی هر گونه شرک که مایه بصیرت و بینائی است برای شما آمد (قد جائکم بصائر من ربکم).

بصائر جمع بصيرة از ماده بصر به معنی دیدن است، ولی معمولاً در بینش فکری و عقلانی به کار برده می‌شود، و گاهی به تمام اموری که باعث درک و فهم مطلب است، اطلاق می‌گردد، و در آیه فوق به معنی دلیل و شاهد و گواه آمده است و مجموعه دلائلی را که در آیات گذشته در زمینه خداشناسی گفته شد در بر می‌گیرد بلکه مجموع قرآن در آن داخل است.

سپس برای اینکه روشن سازد این دلائل به قدر کافی حقیقت را آشکار می سازد و جنبه منطقی دارد، می گوید: آنهایی که به وسیله این دلائل چهره حقیقت را بنگرند به سود خود گام برداشته اند، و آنها که همچون نابینایان از مشاهده آن خود را محروم سازند به زیان خود عمل کرده اند (فمن ابصر فلنفسه و من عمی فعلیها).

و در پایان آیه از زبان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید: من نگاهبان و حافظ شما نیستم (و ما انا علیکم بحفیظ). در اینکه منظور از این جمله چیست، مفسران دو احتمال داده اند، نخست اینکه من حافظ اعمال و مراقب و مسئول کارهای شما نیستم، بلکه خداوند همه را نگاهداری می کند و پاداش و کیفر هر کس را خواهد داد، وظیفه من تنها ابلاغ رسالت و تلاش و کوشش هر چه بیشتر در راه هدایت مردم است.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۹۰

دیگر اینکه: من مامور و نگاهبان شما نیستم، که با جبر و زور شما را به ایمان دعوت کنم، بلکه تنها وظیفه من بیان منطقی حقایق است و تصمیم نهائی با خود شما است.

و مانعی ندارد که هر دو معنی از این کلمه، اراده شود. در آیه بعد برای تاکید این موضوع که تصمیم نهائی در انتخاب راه حق و باطل با خود مردم است، می گوید: این چنین ما آیات و دلائل را در شکلهای گوناگون و قیافه های مختلف بیان کردیم (و کذلک نصر الفایات). ولی جمعی به مخالفت برخاستند و بدون مطالعه و هیچگونه دلیل، گفتند این درسها را از دیگران (از یهود و نصاری و کتابهای آنها) فراگرفته ای (و لیقولوا درست).

ولی جمع دیگری که آمادگی پذیرش حق را دارند، و صاحب بصیرتند و عالم و آگاهند، بوسیله آن چهره حقیقت را می بینند و می پذیرند (ولنبینه لقوم یعلمون).

تهمت به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از نظر فراگیری تعلیماتش از یهود و نصاری، مطلبی است که بارها از طرف مشرکان عنوان شد و هنوز هم مخالفان لجوج آن را تعقیب

---

#### تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۹۱

می‌کنند: در حالی که اصولاً در محیط جزیره عربستان، درس و مکتب و علمی نبود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را فرا گیرد، و مسافرت‌های پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به خارج شبه جزیره به قدری کوتاه بود که جای این گونه احتمال ندارد معلومات یهود و مسیحیان ساکن محیط حجاز نیز به قدری ناچیز و آمیخته با خرافات بود که اصلاً قابل مقایسه با قرآن و تعلیمات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نبود، توضیح بیشتر درباره این موضوع را در ذیل آیه ۱۰۳ سوره نحل به خواست خدا خاطر نشان خواهیم ساخت.

سپس وظیفه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در برابر لجاجتها و کینه توزیها و تهمتهای مخالفان، مشخص ساخته، می‌گوید: وظیفه تو آن است که از آنچه از طرف پروردگار بر تو وحی می‌شود، پیروی کنی، خدائی که هیچ معبودی جز او نیست (اتبع ما اوحی الیک من ربک لا اله الا هو). و نیز وظیفه تو این است که به مشرکان و نسبت‌های ناروا و سخنان بی‌اساس آنها اعتنا نکنی (و اعرض عن المشرکین).

در حقیقت این آیه یک‌نوع دلداری و تقویت روحیه نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، که در برابر اینگونه مخالفان در عزم راسخ و آهنینش کمترین سستی حاصل نشود.

از آنچه گفتیم به خوبی روشن می‌شود که جمله و اعرض عن المشرکین (از مشرکان روی بگردان و به آنها اعتنا نکن) هیچگونه منافاتی با دستور دعوت آنها به سوی اسلام و یا جهاد در برابر آنان ندارد، بلکه منظور این است که به سخنان بی‌اساس و تهمتهای آنها، اعتنا نکند و در راه خویش، ثابت قدم بماند.

#### تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۹۲

در آخرین آیه مورد بحث بار دیگر این حقیقت را تایید می‌کند که خداوند نمی‌خواهد آنها را به اجبار وادار به ایمان سازد و اگر می‌خواست همگی ایمان می‌آوردند و هیچکس مشرک نمیشد (و لو شاء الله ما اشرکوا) و نیز تاکید می‌کند تو مسئول اعمال آنها نیستی و برای اجبار آنها به ایمان، مبعوث نشده‌ای (و ما جعلناک علیهم حفیظاً). همانطور که تو وظیفه نداری آنها را به اجبار به کار خیر دعوت کنی (و ما انت علیهم بوکیل).

تفاوت حفیظ و وکیل در این است که حفیظ به کسی می‌گویند که از شخص یا

چیزی مراقبت کرده و او را از زیان و ضرر حفظ می کند، اما وکیل به کسی می گویند که برای جلب منافع برای کسی تلاش و کوشش می نماید. شاید نیاز به تذکر ندارد که نفی این دو صفت (حفیظ و وکیل) از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به معنی نفی اجبار کردن بر دفع زیان یا جلب منفعت است و گر نه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از طریق تبلیغ و دعوت به کارهای خیر و ترک کارهای شر این دو وظیفه را درمورد آنها به صورت اختیاری انجام می دهد.

لحن این آیات از این نظر بسیار قابل ملاحظه است که ایمان به خدا و مبانی اسلام هیچگونه جنبه تحمیلی نمی تواند داشته باشد، بلکه از طریق منطق و استدلال و نفوذ در فکر و روح افراد باید پیشروی کند، زیرا ایمان اجباری ارزشی ندارد مهم این است که مردم حقایق را درک کنند و با اراده و اختیار خویش آن را بپذیرند.

قرآن بارها در آیات مختلف روی این حقیقت تاکید کرده و بیگانگی اسلام را از اعمال خشونت باری همانند اعمال کلیسا در قرون وسطی و محکمه تفتیش

---

#### تفسیر نمونه ج: ۵ ص: ۳۹۳

عقائد و امثال آن اعلام می دارد. و بخواست خدا در آغاز سوره براءة علل سخت گیری اسلام در برابر مشرکان مورد بحث قرار می گیرد.

آیه ۱۰۸

آیه و ترجمه

و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغير علم کذلک زینا لکل امة عملهم ثم الی ربهم مرجعهم فینبئهم بما کانوا یعملون ۱۰۸

ترجمه :

۱۰۸ - (معبود) کسانی را که غیر خدا را می خوانند دشنام ندهید مبادا آنها (نیز) از روی ظلم و جهل خدا را دشنام دهند، این چنین برای هر امتی عملشان را زینت دادیم سپس بازگشت آنها به سوی پروردگارشان است و آنها را از آنچه عمل می کردند آگاه می سازد (و پاداش و کیفر می دهد).

تفسیر:

به دنبال بحثی که در باره منطقی بودن تعلیمات اسلام و لزوم دعوت از راه استدلال، نه از راه اجبار، در آیات قبل گذشت، در این آیه تاکید می کند که هیچگاه بتها و معبودهای مشرکان را دشنام ندهید، زیرا این عمل سبب می شود

که آنها نیز نسبت به ساحت قدس خداوند همین کار را از روی ظلم و ستم و جهل و نادانی انجام دهند (و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا

---

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۹۴

الله عدوا بغیر علم).

به طوری که از بعضی روایات استفاده می شود جمعی از مؤمنان بر اثر ناراحتی شدید که از مساله بت پرستی داشتند، گاهی بت های مشرکان را به باد ناسزا گرفته و به آنها دشنام می دادند، قرآن صریحا از این موضوع، نهی کرد و رعایت اصول ادب و عفت و نزاکت در بیان را، حتی در برابر خرافی ترین و بدترین ادیان، لازم می شمارد.

دلیل این موضوع، روشن است، زیرا با دشنام و ناسزا نمی توان کسی را از مسیر غلط باز داشت، بلکه به عکس، تعصب شدید آمیخته با جهالت که در اینگونه افراد است، سبب می شود که به اصطلاح روی دنده لجاجت افتاده، در آئین باطل خود راسختر شوند، سهل است زبان به بدگوئی و توهین نسبت به ساحت قدس پروردگار بگشایند، زیرا هر گروه و ملتی نسبت به عقائد و اعمال خود، تعصب دارد همانطور که قرآن در جمله بعد میگوید ما این چنین برای هر جمعیتی عملشان رازینت دادیم (کذلک زینا لکل امة عملهم). و در پایان آیه بازگشت همه آنها به سوی خدا است، و به آنها خبر می دهد که چه اعمالی انجام داده اند (ثم الی ربهم مرجعهم فینبئهم بما کانوا یعملون).

نکته ها

در اینجا به سه نکته باید توجه کرد:

۱- در آیه فوق، زینت دادن اعمال نیک و بد هر کس را در نظرش، به خدا نسبت داده شده، ممکن است این موضوع برای بعضی مایه تعجب گردد که مگر ممکن است خداوند عمل بد کسی را در نظرش زینت دهد؟! پاسخ این سؤال همان است که بارها گفته ایم که این گونه تعبیرات، اشاره به خاصیت و اثر عمل است، یعنی هنگامی که انسان کاری را به طور مکرر انجام دهد، کم کم قبح و زشتی آن در نظرش از بین می رود، و حتی به صورت جالبی

---

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۹۵

جلوه گر می شود، و از آنجا که علت العلل و مسبب الاسباب و آفریدگار هر چیز خدا است و همه تاثیرات به خدا منتهی می شود این گونه آثار در زبان



قرآن گاهی به او نسبت داده می شود (دقت کنید).  
و به تعبیر روشنتر جمله زینا لکل امة عملهم چنین معنی می دهد که آنها را گرفتار نتیجه سوء اعمالشان کردیم، تا آنجا که زشت در نظرشان زیبا جلوه کرد.  
و از اینجا روشن می شود اینکه در بعضی از آیات قرآن زینت دادن عمل به شیطان نسبت داده شده نیز منافاتی با این موضوع ندارد، زیرا شیطان آنها را وسوسه به انجام عمل زشت می کند و آنها در برابر وسوسه های شیطان تسلیم می شوند و سرانجام گرفتار عواقب شوم عمل خود می گردند، و به تعبیر علمی، سببیت از ناحیه خدا است اما ایجاد سبب بوسیله این افراد و وسوسه های شیطانی است (دقت کنید).

۲- در روایات اسلامی نیز منطق قرآن در باره ترک دشنام به گمراهان و منحرفان، تعقیب شده و پیشوایان بزرگ اسلام به مسلمانان دستور داده اند همیشه روی منطق و استدلال تکیه کنند و به حربه بی حاصل دشنام نسبت به معتقدات مخالفان، متوسل نشوند، در نهج البلاغه می خوانیم که علی (علیه السلام) به جمعی از یارانش که پیروان معاویه را در ایام جنگ صفین دشنام می دادند می فرماید: انی اکره لکم ان تکنوا سبابین و لکنکم لو وصفتم اعمالهم و ذکرتم حالهم کان اصوب فی القول و ابلغ فی العذر.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۹۶

من خوش ندارم که شما فحاش باشید، اگر شما به جای دشنام، اعمال آنها را برشمرد و حالات آنها را متذکر شوید (و روی اعمالشان تجزیه و تحلیل نمائید) به حق و راستی نزدیکتر است و برای اتمام حجت بهتر.

۳- گاهی ایراد می شود که چگونه ممکن است بت پرستان نسبت به خدا بدگوئی کنند در حالی که آنها غالبا اعتقاد به الله (خدا) داشتند و بت را شفیع بر درگاه او میدانستند؟

ولی اگر ما در وضع عوام لجوج و متعصب دقت کنیم خواهیم دید که این موضوع چندان تعجب ندارد این گونه افراد هنگامی که ناراحت شوند، سعی دارند طرف را به هر قیمتی که شده است ناراحت کنند، حتی اگر از طریق بدگوئی به معتقدات مشترک طرفین باشد آلوسی دانشمند معروف سنی، در تفسیر روح المعانی نقل می کند که بعضی از عوام جاهل هنگامی مشاهده کرد بعضی از شیعیان، سب شیخین می کند، ناراحت شد و شروع به اهانت به مقام

علی (علیه السلام) کرد، هنگامی که از او سؤال کردند چرا به علی (علیه السلام) که مورد احترام تو است اهانت می کنی؟ گفت: من می خواستم شیعه ها را ناراحت کنم زیرا هیچ چیز را ناراحت کننده تر از این موضوع برای آنها ندیدم!، و بعد او را به توبه از این عمل وادار ساختند.

بهد

فهرت

قبل